

## بررسی و تحلیل «شاه زن» در نگاه نظامی

دکتر محمدحسین کرمی\*

دانشگاه شیراز

### چکیده

چنانچه پادشاهی شیرین و ماریه را نادیده بگیریم، از میان چند پادشاهی که در آثار نظامی مطرح شده‌اند، حداقل دو تن از آن‌ها زن هستند که با وجود این که به دلیل تازگی و نادری مطلب، اهمیت فراوانی دارد تاکنون مورد توجه محققان واقع نشده است.

در این مقاله برای نخستین بار به بررسی و تحلیل پادشاهی زنان در اشعار نظامی پرداخته شده و سعی شده زمینه‌ی تاریخی و فکری این امر به صورت کوتاه بیان شود و هدف اصلی حکیم نظامی در ساخت و پرداخت شاه زنان آثارش مشخص گردد.

در بخش اصلی مقاله، نخست شیوه‌ی زندگی و فرمان‌روایی نوشابه در شرفنامه، همراه با بیان ویژگی‌های شخصیتی و حکمرانی او مورد بررسی قرار گرفته و سپس شیوه‌ی زندگی و ویژگی‌های فرمانروایی و شخصیت مهین بانو مورد بحث واقع شده است. در پایان تبیین شده است که نظامی به عنوان اندیشمندی حکیم، به چه دلیل طرح و شرح پادشاهی دو زن را در اشعار خویش گنجانده است.

---

\* استاد زبان و ادبیات فارسی

واژه‌های کلیدی: ۱. شاه‌زن ۲. مهین بانو ۳. نوشابه ۴. بردع ۵. فرمانروایی زنان

### ۱. مقدمه

با این‌که در ارزشمندترین و مفصل‌ترین اثر بازمانده از حدود ۲۵۰۰ سال پیش که به امر حکومت و شیوه‌ی ملک‌داری اختصاص دارد، یعنی در کتاب جمهوری افلاطون (۴۳۷-۳۴۷ ق.م)، به زنان نیز چون مردان توجه شده و افلاطون با وجود اعتقاد به برتری جنس نر بر جنس مقابل، نه به طور تلویحی که به صورت صریح، از کفایت زنان برای عهده‌داری هر کاری، حتی کشورداری سخن گفته است، اما در طول تاریخ، زنان ندرتاً و در شرایطی خاص توانسته‌اند بر سرزمینی فرمانروایی کنند.

افلاطون در پاسخ به طرف مباحثه‌ی خود می‌گوید: «تو حق داری که در واقع معتقد باشی که در همه‌ی موارد نسل نر به نسل دیگر تفوق زیادی دارد- معذالک عده‌ای از زنان در بسیاری از امور، از عده‌ای از مردان شایسته‌ترند؛ اما به طور کلی، مطلب همان است که تو بیان داشتی و بنابراین دوست من، در تمشیت امور ملک‌داری هیچ تکلیفی خاص زن، کما هو زن، و به مرد کما هو مرد، وجود ندارد و به عکس، استعداد جبلی بین دو نسل علی‌السویه است و طبیعی است که زن مانند مرد، با این‌که در همه چیز ضعیف‌تر از آن است، در همه‌ی مسایل مشارکت کند.» (افلاطون، بی‌تا: ۲۱۹) و باز در ادامه‌ی گفت و گو تکرار می‌شود که: «پس زن و مرد، نسبت به استعدادشان در نگهداری اجتماع، دارای یک طبیعتند؛ با ملاحظه‌ی این‌که زن ضعیف‌تر و مرد قوی‌تر است.» (همان، ۲۲۰) البته باید توجه داشت که این اندیشه‌ی شخصی افلاطون است نه همه‌ی اندیشمندان و جوامع گذشته.

اگر پادشاهی زنان را از گذشته‌های بسیار دور تا به امروز به صورت گذرا مورد بررسی قرار دهیم به اسامی بسیار محدودی برمی‌خوریم که مهم‌ترین آن‌ها چنین است: مثلاً در قرآن کریم به بلقیس ملکه‌ی صبا اشاره شده که به همسری سلیمان درآمد، در تاریخ روم و مصر به کلئوپاترا ملکه‌ی مصر، در تاریخ عرب به ضبا ملکه‌ی یمن، در تاریخ ایران به پوران‌دخت، دختر خسرو پرویز و سپس به آذرمدخت دختر دیگر پرویز برمی‌خوریم، در متون اساطیری و داستانی قیدافه و جمهره و در تاریخ ایران بعد از اسلام، نام‌هایی چون سیده، همسر فخرالدوله دیلمی که مدتی به نیابت پسرش

مجدالدوله حکم راند و سپس آبش خاتون، از اتابکان سلغری را می‌بینیم... در تاریخ ایران بجز سیده، دیگران زمانی به حکومت رسیده‌اند که هیچ فرزند پسری برای عهده‌داری پادشاهی و حکومت وجود نداشته و ایرانیان بنا بر اعتقادی که به پادشاهی انحصاری شاهزادگان اصیل در خانواده‌ی شاهی داشته‌اند، به ناچار آن‌ها را به حکومت برداشته‌اند و اگر این اعتقاد نبود، شاید هیچ زنی در ایران به چنین مقامی نمی‌رسید.

با این‌که در چند قرن اخیر، جایگاه زنان نسبت به گذشته به طور کامل دگرگون شده و تعالی یافته است و در بیشتر کشورهای جهان، زنان می‌توانند هم‌دوش با مردان انواع فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و شغلی را عهده‌دار شوند، اما همچنان کشورهای پادشاهی، رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر یا در یک کلمه شخص اول مملکت آن‌ها زن باشد، بسیار اندک است؛ به طوری که از تعداد انگشتان دست‌ها تجاوز نمی‌کند.

این امر نشان می‌دهد که هنوز هم جوامع مختلف، به توانایی زنان برای اداره‌ی یک کشور اعتقاد ندارند و به هر دلیل، می‌ترسند اختیار کشور خویش را به دست آنان بسپارند.

شاید یکی از جالب‌ترین موضوعات آثار حکیم نظامی این باشد که از میان تعداد اندکی پادشاه که در آثارش مطرح شده‌اند، با نادیده گرفتن فرمانروایی شیرین در خسرو و شیرین و ماریه‌ی قبطیه در اقبالنامه، حداقل دو پادشاه یا فرمان‌روای زن وجود دارد که به استقلال و در کمال اقتدار و دادگستری کشور خود را اداره می‌کردند؛ یکی نوشابه در شرفنامه و دیگری مهین بانو در خسرو و شیرین است و دو زن دیگر که به اختیار خود دست از حکومت کشیدند، یکی ماریه در اقبالنامه است که مدتی به خدمت ارسطو در آمد و دیگر شیرین است که برای رسیدن به همسری خسرو، به ایران آمد.

نکته‌ی جالب‌تر این‌که نه تنها در تاریخ هیچ اثری از پادشاهی این زنان به چشم نمی‌خورد، حتی در آثار داستانی پیش از نظامی نیز اثری از این شاه زنان نیست و گویا اینان با این ویژگی‌ها، آفریده‌ی اندیشه‌ی خلاق حکیم نظامی هستند.

بدون تردید، نظامی از نادر شاعرانی است که کاملاً سزاوار عنوان «حکیم» است و همه‌ی کارهای چنین کسی آگاهانه و مطابق با دانش و حکمت است. پس نظامی مضامین آثار خود را با اندیشه و تأمل انتخاب کرده است و اختصاص دادن بخش مهمی از اشعارش به زنان و پادشاهی آنان نشان می‌دهد که در اندیشه‌ی هدف‌مند نظامی، نه

تنها پادشاهی و حکمرانی زنان امری ناپسند نیست بلکه بسیار طبیعی و مستحسن است، به ویژه که هر دو شاه‌بانو در اداره‌ی سرزمین خود و برقراری عدالت بسیار موفق جلوه گر شده‌اند. همچنین توجه به این اندیشه‌ی نظامی، نشان می‌دهد که افکار بلند این بزرگمرد درباره‌ی زنان تا چه اندازه مثبت بوده و در روزگارانی که اعتقاد جمعی جامعه بر ضعیفه بودن زنان و پرده‌نشینی آنان تأکید می‌ورزیده، نظامی با این اندیشه‌ها چه اندازه از دیگران پیش بوده که زنان را در عالی‌ترین منصب و فعال‌ترین جایگاه تصمیم‌گیری اجتماع، یعنی مقام فرمان‌روایی جای داده است.

## ۲. سرچشمه‌ی این اندیشه

در این جا این پرسش اساسی مطرح می‌شود که نظامی اندیشه‌ی زن شاهی را ابداع کرده است یا از پیشینیان به وام گرفته است؟ در پاسخ به این پرسش احتمالات زیر به نظر می‌رسد: نخست اینکه نظامی با توجه به زمینه‌ی کاری و اشاراتی که در دیباچه‌ی خسرو و شیرین و هفت‌پیکر کرده است، آثار تاریخی ایران پیش از اسلام را به خوبی می‌شناخته و از جایگاه اجتماعی زنان ایرانی، به ویژه سابقه‌ی پادشاهی دختران خسرو پرویز به نیکی آگاهی داشته و آثاری چون شاهنامه و تاریخ طبری را درباره‌ی پوران دخت خوانده بوده است.

بدون تردید در این موضوع مهم‌ترین منبع نظامی، شاهنامه‌ی سترگ حکیم طوس بوده، که نظامی در دیباچه‌ی خسرو و شیرین، هفت‌پیکر و اسکندرنامه به مطالعه و برخوردارگی از آن اشاره کرده است. در شاهنامه، سه ماجرای مجزا آمده که می‌توانسته الهام بخش حکیم نظامی باشد: یکی داستان زنی باتدبیر به نام قیدافه است که با قدرت و لشکر فراوان بر اندلس پادشاهی می‌کرد و اسکندر پس از فتح ایران، هند و مصر، نامه‌ای تهدیدآمیز به او نوشت و پس از پاسخ تند قیدافه، رهسپار سرزمین او شد. قیدافه دو پسر داشت که داماد دو پادشاه - فور و فریان - بودند که هر دو مغلوب اسکندر شده بودند. قیدافه تصویرگری چرب دست به مصر فرستاده بود و تصویری دقیق از اسکندر در اختیار داشت. هنگامی که اسکندر از سر ماجراجویی به عنوان پیک، نزد او رفت، قیدافه از روی تصویر او را شناخت ولی به او آزاری نرساند و سرانجام با هدایای فراوان و پیمانی استوار مبنی بر آسیب نرساندن اسکندر به خانواده‌ی قیدافه و سرزمین

اندلس، او را به لشکرگاهش بازگرداند. (فردوسی، ۱۹۶۸، ج ۷: ۴۳-۶۱) مورد دوم هم در داستان اسکندر و رفتن او به اران و آذربایجان است که به شهر هروم می‌رسد که ساکنان آن همگی زن بودند و هیچ مردی را به شهر راه نمی‌دادند:

همی رفت با نامداران روم      بدان شارستان شد که خوانی هروم  
که آن شهر یک سر زنان داشتند      کسی را در آن شهر نگذاشتند

(فردوسی، ۱۹۶۸، ج ۷، ۷۴)

جالب است که در این شهر نه تنها هیچ خبری از شاه زنی به نام نوشابه نیست، بلکه این شهر هیچ پادشاه و فرماندهی ندارد و ظاهراً به وسیله‌ی زنان به صورت دسته جمعی اداره می‌شود، به طوری که وقتی اسکندر به شهر رسید در عنوان نامه‌ای که به شهر هروم فرستاد، آمده است:

به عنوان بر از شاه ایران و روم      سوی آنک دارند مرز هروم

(همان، ۷۴)

و پاسخ نامه‌ی اسکندر نیز به صورت دسته جمعی است: «نشستند و پاسخ نوشتند باز» (همان، ۷۴). به هر حال، نام مشترک شهر زنان (هروم) در شاهنامه و شرفنامه، ذکر این شهر در داستان قیدافه در داستان اسکندر و وجود عناصر مشترک، تردیدی باقی نمی‌گذارد که منبع عمده‌ی نظامی، شاهنامه است؛ اما همچنان که اشاره شد، در شاهنامه اثری از نوشابه و اعمال و ویژگی‌های او نیست. در جلد نهم شاهنامه، ماجرای پادشاهی کوتاه‌مدت دختران خسرو پرویز به طور بسیار مختصر آمده است و در آن به دادگری پوران دخت اشاره شده؛ هرچند حکیم فردوسی نظر مثبتی درباره‌ی پادشاهی او ابراز نکرده است:

یکی دختری بود پوران به نام      چو زن شاه شد کارها گشت خام  
بر آن تخت شاهیش بنشانند      بزرگان بر او گوهر افشانند  
چنین گفت پس دخت پوران که من      نخواهم پراکندن انجمن  
کسی را که درویش باشد ز گنج      توانگر کنم تا نماند به رنج  
مبادا ز گیتی کسی مستمند      که از درد او بر من آید گزند  
ز کشور کنم دور بدخواه را      بر آیین شاهان کنم گاه را

(فردوسی، ۱۹۷۱، ج ۹، ۳۰۵)

منبع الهام‌بخش دیگر او ماجرای پادشاهی پوراندخت در تاریخ طبری است. شیوه‌ی پادشاهی نوشابه و مهین بانو شباهت زیادی به پادشاهی او دارد. «وی دختر خسرو پرویز پسر هرمز پسر کسری انوشیروان بود. گویند روزی که به پادشاهی رسید، گفت: نیت خیر دارم و به عدالت فرمان می‌دهم... و با رعیت روش نیکو داشت و عدالت کرد و بگفت تا سکه‌ی نو زند و پلها را آباد کنند و باقیمانده‌ی خراج را بخشید و نامه‌ها نوشت و نیکخواهی خویش را با عامه‌ی ناس در میان نهاد و از حال کشتگان خاندان خود سخن آورد و گفت امید دارد خداوند به روزگار وی چندان رفاه بیارد و کارها چنان استوار باشد تا بدانند که کشورگیری و لشکرکشی و فتنه نشانی به صولت و تدبیر مردان نیست. بلکه این همه از خدای است و بفرمود تا اطاعت آرند و نیکخواهی کنند.» (طبری، ۱۳۶۸، ج ۲: ۷۸۲)

با این‌که همین نوشته‌ی کوتاه برای برانگیختن خاطر نظامی و آفریدن شاه‌زنانش کافی به نظر می‌رسد، شاید این اندیشه‌ی او از اساطیر رومی تأثیر پذیرفته که درباره‌ی زنانی به نام «آمازون‌ها» نقل کرده‌اند؛ زنانی که در حوالی ارمنستان زندگی می‌کردند و همان گونه که در کتاب ارزشمند اساطیر یونان و روم آمده است: «آمازون‌ها ملتی بودند که همه‌ی افراد آن را زنان تشکیل می‌دادند و از اعقاب آرس خدای جنگ و یکی از نمف‌ها به نام هارمونی بودند. کشور آن‌ها در شمال، یعنی در دامنه‌های قفقاز یا در تراس و یا در سیتی جنوبی (جلگه‌های سمت چپ دانوب) قرار داشت. اداره‌ی مملکت به دست خود آن‌ها، بدون کمک مردان صورت می‌گرفت و اختیار همه‌ی کارها به دست ملکه‌ی آن‌ها بود. هیچ مردی حق ورود به خاک آن‌ها را نداشت، مگر آن که برای خدمتکاری یا انجام کارهای سخت و پست احضار شده باشد... (گرمال، ۱۳۶۳: ۶۳)

خواهیم دید که شیوه‌ی زندگی این زنان تا چه اندازه به زندگی زنان شهر بردع که با فرمان‌روایی نوشابه اداره می‌شد، شباهت دارد و خوی و خصالت‌ها و شیوه‌ی فرمان‌روایی نوشابه و مهین بانو تا چه حد مانده‌ی پوراندخت است.

جالب است که این سرزمین به قلمرو آذربایجان و بردع بسیار نزدیک است و احتمالاً حکایت آمازون‌ها در آذربایجان معروف بوده و نظامی نیز با آن آشنایی داشته است و جالب‌تر این‌که قلمرو حکومت هر دو شاه‌بانوی نظامی در همین سرزمین است و احتمالاً او می‌خواسته با این یادها و توصیفات، نام نیک سرزمین مادری خود را

جاودانه سازد؛ به ویژه به دلیل خطری که از سلطه‌ی روزافزون ترکان سلجوقی و قبچاق احساس می‌کرده است.

با توجه به مطالبی که نوشته شد و آشنایی ای که با شیوه‌ی حکیم نظامی داریم، می‌توانیم بپذیریم که او ضمن آگاهی از این مطالب و اعتقادی که خود درباره‌ی توانایی زنان داشته و نیز با کمک گرفتن از اندیشه‌ی والا و تخیلات استوار شاعرانه، موفق به خلق شاه‌زنان آثار خود شده است.

پس از این مقدمه، به بررسی و تحلیل پادشاهی نوشابه می‌پردازیم و بحث خود را با سرزمین بردع، محل فرمان‌روایی نوشابه، آغاز می‌کنیم.

### ۳. سرزمین بردع

نظامی ماجراهای اسکندر را پس از فتح ایران به آن جا می‌کشاند که او به شهری زیبا در سرزمینی بسیار سرسبز و خوش آب و هوا می‌رسد. از دانایانی که با او همراهند، درباره‌ی آن سرزمین پرس‌وجو می‌کند. به او خبر می‌دهند که این شهر هروم نام داشته:<sup>۱</sup>

هرومش لقب بود از آغاز کار کنون بردعش خواند آموزگار  
(نظامی، بی تا: ۲۷۷)

شاعر گنجه در تصویر این شهر چنان توصیف‌های دلپسندی می‌آورد که خواننده را به یاد بهشتی در روی زمین می‌اندازد. همه چیز این شهر خواستنی و ستودنی است:

خوشا ملک بردع که اقصای وی	نه اردیبهشت است بی گل نه دی
تموزش گل کوه‌ساری دهد	زمستان نسیم بهاری دهد
بهشتی شده بی‌شبه پیرامنش	ز «گر» کوثری بسته بر دامنش
سوادش بسی سبزه و مشک بید	چو باغ ارم خاصه باغ سپید
ز تیهو و دراج و کبک و تذرو	نیابی تهی سایه‌ی بید و سرو
همه ساله ریحان او سبزشاخ	همیشه در او ناز و نعمت فراخ
زمینش به آب زر آغشته‌اند	تو گویی در آن زعفران کشته‌اند...

(همان، ۲۷۶)

در این شهر آرمانی هیچ کمبود و نقصی وجود ندارد و همه چیز در حد کمال

است. اسکندر که از زیبایی و آبادانی این شهر شگفت‌زده شده بود و می‌پنداشت یکی از بزرگمردان پادشاه آن جاست:

بپرسید کاین بوم فرخ کراست کداین تهمتن در او پادشاست؟  
و

نمودند کاین مرز آراسته زنی راست با این همه خواسته!  
(همان، ۲۷۸)

و سپس ویژگی‌های ارزشمند نوشابه را برای اسکندر بر می‌شمارند.

### ۳.۱ نوشابه

با این‌که نظامی در اسکندرنامه، واپسین اثر خود، درباره‌ی پادشاهی نوشابه سخن گفته است، به این دلیل که از نظر زمانی با روزگار اسکندر پیوند دارد، نخست به شرح ویژگی‌های شخصیتی و فرمان‌روایی او می‌پردازیم:

ویژگی‌هایی که حکیم نظامی از او ارایه داده است، او را شخصیتی ممتاز و کم‌نظیر جلوه می‌دهد، هم خلقتش در زیبایی و جمال نیست همتاست و هم در پاکدامنی و خوش‌خلقی و تدبیر و زیرکی و ... به حد کمال است. برخی از این ویژگی‌ها را از سخن نظامی برمی‌شماریم:

چو طاووس نر خاصه در نیکویی چو آهوی ماده ز بی‌آهویی  
قوی‌رای و روشن‌دل و نغزگوی فرشته‌منش بلکه فرزانه‌خوی  
(همان، ۲۷۷)

نظامی در این توصیفات نهایت دقت و هنرمندی را نشان داده است. در بیت اول که به توصیف زیبایی ظاهری او اختصاص دارد، نوشابه را به طاووس نر و آهوی ماده تشبیه کرده که انسان‌ها را در آراستگی و زیبایی به آن‌ها مانند می‌کرده‌اند. جالب است که از این دو جنس، زیبایی طاووس به جنس نر و زیبایی آهو به جنس ماده‌ی آن است. ضمن این‌که چقدر هنرمندانه، نر و ماده را در دو مصراع روبه روی هم نشانده است!

در بیت دوم، مجموعه‌ای از فضایل را به صورت تنسیق صفات برای او برشمرده است که دارنده‌ی این صفات، انسانی والا و بی‌نظیر خواهد بود:

رأی و اندیشه‌ای استوار، دلی پاک و روشن و حقیقت‌نما، زبانی فصیح و نغزگو، شخصیت و منشی چون فرشتگان و خوی و خصلت فرزندگان و دانایان. سپس نظامی



این ویژگی‌ها را در صفحه‌ی بعد تکمیل می‌کند. زنی که از مردان بسی چالاک تر است، وجودش از دریا که رمز پاکی و پاک‌کنندگی است، پاک تر، زنی رعیت‌نواز که کمر مردانگی بر میان بسته و حتی بر نسل کیان فخر می‌فرشد.

زنی از بسی مرد چالاک‌تر به گوهر ز دریا بسی پاک‌تر  
قوی‌رای و روشن‌دل و سرفراز به هنگام سختی رعیت‌نواز  
(همان، ۲۷۸)

نظامی این داستان را هدفمندانه سروده است. او با آفرینش شخصیتی به نام نوشابه و سپردن فرمان‌روایی منطقه‌ی بردع، با آن همه آبادانی و زیبایی، به او و بر شمردن آن همه ویژگی مثبت ظاهری و باطنی برای این زن، بیان نوع ارتباط نوشابه با زنان و مردان تحت فرمان‌روایی، چگونگی اداره‌ی کشور و ... می‌خواسته از یک سو وضعیت زنان در جامعه‌ی آن روز را نقد کند و از سوی دیگر، توانایی آنان را به نمایش بگذارد و نشان دهد که زنان نیز علی‌رغم محدودیت‌های گوناگون، می‌توانند همچون مردان و حتی بهتر از آن‌ها کشوری را اداره نمایند.

نوشابه هم پرده‌نشین است و هم وظایف فرمان‌روایی کاخ‌نشین را به خوبی انجام می‌دهد. او کاخی برافراشته و بلند ساخته و بساطی شاهانه ترتیب داده است. کاخ را با تخت بلور و گوهرهای شب‌چراغ فراوان آراسته است. روزها بر این تخت می‌نشیند و با سپاس و شکرگزاری و رایزنی با دیگر زنان، امور کشورش را تدبیر می‌کند و در بقیه‌ی روز، با آنان به شادخواری و عشرت به سر می‌برد.

همچنین نوشابه سرایی مرمین برای عبادت ترتیب داده و هر شب تا بامداد در آن جا به عبادت و پرستش می‌پردازد و جز زمانی کوتاه خواب ندارد. گویی سفارش عنصرالمعالی به گیلان‌شاه را پیش چشم نهاده که «چنان باید که از این بیست و چهار ساعت، دو بهر بیدار باشی و بهری خفته. هشت ساعت به طاعت خدای تعالی و به کدخدایی خود مشغول باید بودن و هشت ساعت به طیبیت و عشرت و تازه داشتن روح خود...» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۸: ۹۱)

اگرچه پس پرده دارد نشست	همه روز باشد عمارت پرست
سرایی ملوکانه دارد بلند	بساطی کشیده در او ارجمنند
... نشیند بر آن تخت هر بامداد	کند شکر بر آفریننده یاد

... شب و روز با باده و بانگ رود  
گذشت از پرستیدن کردگار  
زن کاردان با همه کاخ و گنج  
دگر خانه دارد ز سنگ رخام  
در آن خانه آن شمع گیتی‌فروز  
... نه شب فارغ است از پرستشگری

تماشا کنان زیر چرخ کبود  
بجز خواب و خوردن ندارند کار  
ز طاعت نهد بر تن خویش رنج  
شب آن جا رود ماه تنها حرام  
خدا را پرستش کند تا به روز  
نه روز از تماشا و جان‌پروری

(همان، ۲۸۰)

به جز این‌ها شجاعت و دلیری ویژگی دیگر نوشابه است که در برابر پادشاهی جهانگیر چون اسکندر می‌گوید:

منم شیرزن گر تویی شیرمرد  
چو بر جوشم از خشم چون تند میغ  
کفل‌گاه شیران برآرم به داغ  
چه ماده چه نر شیر وقت نبرد  
در آب آتش انگیزم از دود تیغ  
ز پیله نهنگان فروزم چراغ

(همان، ۲۸۸)

### شیوه‌ی کشورداری نوشابه

با این‌که ماجراهای پادشاهی نوشابه فقط به صورت حکایتی کوتاه در داستان‌های اسکندر مطرح شده است، اما بیشتر ویژگی‌ها و شیوه‌هایی که برای اداره‌ی یک سرزمین به وسیله‌ی یک فرمان‌روا لازم است، در لابلای آن بیان شده است. برخی از این ویژگی‌ها به قرار زیر است:

#### خدمتکاران اصلی زنانند

نوشابه ملکه‌ای است که از بزرگی بر نسل کیان تفاخر می‌کند و تمامی وظایف یک فرمان‌روا را به شایستگی انجام می‌دهد؛ اما چون شاهان دیگر تاج بر سر نمی‌گذارد: «کله داریش هست و او بی‌کلاه» خدمتکاران نوشابه هزار دختر ماهرخ دوشیزه هستند، که کمر خدمت بر میان بسته و او را از حضور غلامان و مدبران مرد در پیشگاه، بی‌نیاز ساخته‌اند:

هزارش زن بکمر در پیشگاه  
به خدمت کمر بسته هر یک چو ماه

(همان، ۲۷۷)

همه‌ی آن‌ها در زیبایی بی‌نظیرند:

درخشنده هریک در ایوان و باغ      چو در روز خورشید و در شب چراغ  
نظر طاقت آن ندارد ز نور      که بیند در ایشان ز نزدیک و دور  
(همان، ۲۷۹)

اما اداره‌ی یک کشور و به ویژه رویارویی با کشورهای بیگانه و رقیب، نیاز به لشکریانی نیرومند دارد که تنها زنان نمی‌توانند جنگجویان آن باشند. به همین دلیل سپاهیان‌ش علاوه بر کنیزان چالاک، از سی هزار غلام شمشیرزن تشکیل شده است:  
برون از کنیزان چابک سوار      غلامان شمشیرزن سی هزار<sup>۲</sup>  
(همان، ۲۷۹)

با وجود این، همه‌ی مشاوران و رای‌زنان و خدمتکاران اندرونی وی را زنان تشکیل می‌دهند و هیچ مردی سمتی در درگاهش ندارد. زیرا شاعر لازم می‌دانسته که همچنان زنان از حریمی برخوردار باشند که پرده‌نشینی و مستوریشان محفوظ بماند: «غلامان مردانه دارد بسی/نبیند ولی روی او را کسی» و مهم‌تر این که، نظامی می‌خواسته نشان دهد رایزنی و هوشمندی زنان تا به حدی بود که به هیچ مردی نیاز نداشتند:

نگشتی ز مردان کسی بر درش      وگر چند نزدیک بودی برش  
بجز زن کسی کار سازش نبود      به دیدار مردان نیازش نبود  
زنان داشتی رای زن در سرای      به کدبانویی فارغ از کدخدای

#### وظیفه‌ی غلامان:

اداره‌ی یک کشور و به ویژه رویارویی با کشورهای بیگانه و رقیب نیاز به لشکریانی دارد که تنها زنان نمی‌توانند جنگجویان آن باشند، به همین دلیل سپاهیان‌ش علاوه بر کنیزان چالاک، از سی هزار غلام شمشیرزن ترکیب شده است.  
برون از کنیزان چابک سوار      غلامان شمشیرزن سی هزار  
(همان، ۲۷۹)

در عین حال، این غلامان که حتی در شهر نوشابه را ندیده‌اند باید در جایی مستقر باشند و با درآمدی زندگیشان را اداره کنند و در صورت بروز پیکار، در خدمت نوشابه باشند. به همین روی نظامی چنین سروده است که:

غلامان به اقطاع خود تاخته      وطنگاهی از بهر خود ساخته  
 کسی از غلامان ز بس قهر او      به دیده ندیده در شهر او  
 به هر جا که پیکار فرمودشان      فریضه‌ترین کاری آن بودشان  
 (همان، ۲۷۸)

#### زنان بی‌نیاز از شوی:

شاعر از این موضوع نیز غافل نبوده که به هر حال «نفس بهیمی» و قوه‌ی هوا و خواهش نفسانی در هر انسان تندرستی وجود دارد و دنبال راهی برای توجیه این امر بوده است. به همین دلیل همراه تأکید فراوان بر پاکدامنی نوشابه و زنان همراهش دوری از شهوت، این پرهیز آن‌ها را نتیجه‌ی نوعی افسون و جادو دانسته است.

فرشته نبیند در ایشان دلیر      وگر بیند افتد ز بالا به زیر...  
 ندانم چه افسون فرو خوانده‌اند      کز آشوب شهوت جدا مانده‌اند  
 زن پاک پیوندد فرمان‌روا      بر ایشان فرو بسته دارد هوا  
 (همان، ۲۷۹)

گویا این زنان باده و موسیقی را مبنای شادمانی و سرگرمی و جایگزین امور دیگر قرار داده‌اند:

ندارند زیر سپهر کبود      رفیقی بجز باده و بانگ رود  
 (همان، ۲۷۹)

#### زیرکی و تدبیر نوشابه

نوشابه که آوازه‌ی فتوحات اسکندر را شنیده بود و متوجه شده بود که حتی پادشاهان بزرگی چون دارا تاب مقاومت در برابر اسکندر را نداشته‌اند، زمانی که از نزدیک شدن اسکندر به سرزمین خود خبردار شد، برای پیشگیری از ویرانی کشورش، با تدبیری هوشمندانه، هدایای فراوانی از جواهرات، مرکب‌ها و خوراکی‌ها برای اسکندر و مهتران همراهش فرستاد؛ به طوری که ذکر خیرش بر زبان سپاهیان جاری شد و اسکندر که گویا تا آن زمان از فرمان‌روایی زنان چیزی نشنیده بود، چنان مشتاق دیدار وی شد که شخصاً به جای پیک، راهی دیدار نوشابه شد:

... فرستاد نزلی سزاوار او      کمر بست بر خدمت کار او...  
 ... ز بس مردمی‌ها که آن زن نمود      زبان بر زبان هر کسش می‌ستود

ملک را به دیدار آن دلنواز      زمان تا زمان بیشتر شد نیاز  
بدان تا خبر یابد از راز او      بیند در آن مملکت ساز او  
به رسم رسولان بر آراست کار      سوی نازنین شد فرستاده وار  
(همان، ۲۸۱)

### شناختن اسکندر

اسکندر که خود را به شکل رسولان درآورده بود به کاخ نوشابه وارد شد و نوشابه که با زیباترین لباس‌ها و گوهرها خود را آراسته و بر اورنگ شاهی نشسته بود، با صفوف آراسته‌ی زنان پریچهره از اسکندر استقبال کرد. گویا عادت شاهانه و تماشای زنان درگاه باعث شد اسکندر فراموش کند که باید چون پیک‌ها رفتار کند؛ گستاخانه وارد کاخ شد و کمر شمشیر خود را باز نکرد تا به نگهبانان و دربانان تحویل دهد؛

... فرستاده از در درآمد دلیر      سوی تخت شد چون خرامنده شیر  
کمر بند شمشیر نگشاد باز      به رسم رسولان نبردش نماز...  
(همان، ۲۸۲)

اسکندر به تماشای کاخ زیبای بهشت‌آسا و زنان چون حور مشغول بود و نوشابه زیرکانه او را می‌پایید و در شکل و شمایل و رفتار او می‌اندیشید و احساس می‌کرد که رفتار و شکل پیک‌ها را ندارد. به همین دلیل بیشتر دقت کرد و او را شناخت:

زن زیرک از سیرت و سان او      در آن داوری شد هراسان او  
که این کاردان مرد آهسته رای      چرا رسم خدمت نیارد به جای  
... ز سر تا قدم دید در شهریار      زر پخته را بر محک زد عیار  
چونیکو نگه کرد بشناختش      ز تخت خود آرامگه ساختش  
(همان، ۲۸۳)

نوشابه او را با احترام بر فراز تخت در کنار خویش جای داد و در حالی که در بزرگداشت او کوتاهی نمی‌کرد، کوشید تا اسکندر نداند که او را شناخته است. با آزر و احترام، احوال اسکندر را جويا شد و خواست تا از پیام او آگاه شود. اسکندر به عنوان پیک گفت که پیامی آورده از بی‌اعتنایی نوشابه به اسکندر که «چرا از آمدن ما به این سرزمین باخبر شدی و به دیدنم نیامدی؟»

چو من ره بدین مملکت ساختم      بر او سایه‌ی دولت انداختم  
 کمر چون نبستی به درگاه من      چرا روی پیچیدی از راه من...  
 (همان، ۲۸۴)

و به نوشابه گفت اسکندر منتظر است که بامداد فردا به اردوگاهش روی تا از نزدیک  
 تو را ببیند. نوشابه بیش از این پرده‌پوشی روا ندانست و:

به پاسخ نمودن زن هوشمند      ز یاقوت سربسته بگشاد بند  
 که آباد بر چون تو شاه دلیر      که پیغام خود، خود گذارد چو شیر...  
 (همان، ۲۸۴)

و ادامه داد که تو خود اسکندری و از شجاعت و تیغ اسکندر سخنی مگو که هم  
 اکنون در دام افتادی:

مرا خواندی و خود به دام آمدی      نظر پخته‌تر کن که خام آمدی  
 (همان، ۲۸۴)

و از او خواست بیش از این نکوشد و خورشید را به گل نپوشد. سپس دستور داد  
 تا کنیزی تصویر او را از خزانه بیاورد. آن را به اسکندر نشان داد؛ چون او صورت  
 خویش را دید از ترس رنگ از رخسارش پرید و به خدا پناه برد. نوشابه که دید  
 اسکندر بسیار ترسیده است، او را دلداری داد و خود را دوستدار و حتی کنیزک و  
 بنده‌ی اسکندر شمرد: «ترا من کنیزی پرستنده‌ام» و گفت به این خاطر تصویرت را به  
 تو نمودم تا به حد و اندازه‌ی من پی ببری و بدانی که مانند زنان دیگر از احوال جهان  
 بی‌خبر نیستم و سپس از شجاعت و تدبیر خویش سخن گفت:

اگر چه زنم زن سیر نیستم      ز حال جهان بی‌خبر نیستم  
 منم شیرزن گر تویی شیرمرد      چه ماده چه نر شیر وقت نبرد  
 (همان، ۲۸۷)

نوشابه در ادامه‌ی سخن کوشید تا شجاعت و تسلیم‌ناپذیری و تدبیرهای خود را  
 برای اسکندر بگوید و او را از هر تصمیم سویی علیه خویش باز دارد. به همین دلیل به  
 او گفت من با تو مهربانم و تو مرا به جنگ و پیکار بر میانگیز، که اگر چنین شود با تو  
 می‌جنگم و در این صورت از دو حال بیرون نیست؛ اگر تو پیروز شوی، جهانیان  
 خواهند گفت بر بیوه‌زنی چیره شد و اگر من تو را بشکنم، قهرمان جهان معرفی خواهم

شد.<sup>۳</sup>

... تو آن گه که بر من شوی دست یاب      زنی بیوه را داده باشی جواب  
من ار بر تو چربم به هنگام کین      شوم قایم انداز روی زمین  
(همان، ۲۸۸)

### فراست و همت نوشابه

فراست به معنی قیافه‌شناسی و از ظاهر پی به باطن بردن است. نوشابه در ادامه‌ی گفت و گو با اسکندر، خود را صاحب فراست معرفی کرد و گفت از روی تصاویر پادشاهانی که در اختیار دارم، می‌توانم توانایی‌های آن‌ها را بشناسم و علاوه بر این، با نیروی باطنی همت می‌توانم از درون پادشاهان و سنگ و مرتبه‌ی آنان آگاه شوم و با دیدن تصویر تو از تمام احوال و بزرگی تو آگاهم:

... چو آرند صورت به نزدیک من      در او بنگرد رای باریک من  
... بد و نیک هر صورتی از قیاس      شناسم که هستم فراست‌شناس  
... ترازوی همت روان می‌کنم      سبک سنگن خسروان می‌کنم  
ز هر نقش کان یافتم بر پرند      خیال تو آمد مرا دلپسند  
(همان، ۲۸۹)

اسکندر که هرگز انتظار نداشت با زنی هوشمند روبه رو شود که او را بشناسد و به شیوه‌ای تحقیرآمیز، شجاعت و فراست خود را به رخش بکشد، هم شگفت‌زده شد و هم نمی‌توانست یا نمی‌خواست بپذیرد که زن از پس پرده برون آید و این گونه دلیری کند!

ولسی زن نباید که باشد دلیر      که محکم بود کینه‌ی ماده شیر  
زن آن به که در پرده پنهان بود      که آهنگ بی پرده افغان بود  
(همان، ۲۹۰)

اما سرانجام راهی جز پذیرش و تسلیم در برابر وضعیت و موقعیت پیش‌آمده ندید و به رغم میل باطنی:

دگر باره گفت این چه کم بودگی است      شفاعت در این پرده بیهودگی است  
به تلخی در، اندیشه را جوش ده      در افتاده‌ای تن فراموش ده...  
(همان، ۲۹۰)

### سفره‌ی بیدارکننده

نوشابه‌ی هوشمند که دیده بود اسکندر از غرب عالم تا شرق را فتح کرده و همچنان حریصانه به دنبال فتح سرزمین‌های تازه است، کوشید به اسکندر بفهماند که در اختیار داشتن سرزمین‌ها و ثروت‌های فراوان با مقدار اندک آن تفاوتی ندارد. مگر کسی که این همه کشورها و سرزمین‌ها را گشوده است، به جای غذاهای معمول می‌تواند زر و جواهرات گرانبها بخورد؟ به همین دلیل دستور داد سفره‌ی بزرگی بپفکنند و در آن انواع غذاها و خوردنی‌ها قرار دهند و جداگانه برای اسکندر سفره‌ای زرین بگسترند و در آن جام‌ها و ظرف‌های بلورین آکنده از جواهرات قرار دهند:

یکی از زر و دیگر از لعل پر سه دیگر ز یاقوت و چارم ز دُر  
(همان، ۲۹۳)

و:

به شه گفت نوشابه بگشای دست بخور زین خورش‌ها که در پیش هست  
(همان، ۲۹۳)

اسکندر حیرت‌زده پرسید که مگر انسان می‌تواند سنگ بخورد؟ و نوشابه پاسخ

داد:

به چیزی چه باید سرافراختن که نتوان از او طعمه‌ای ساختن  
چو ناخوردنی آمد این سفله سنگ در او سفلگانه چه آریم چنگ؟  
(همان، ۲۹۴)

اسکندر ابتدا به نوشابه پاسخ داد که تو خود نیز به این بیماری گرفتاری و همین‌ها که پیش من نهادی، تو خود گرد آورده‌ای و سپس اقرار کرد که سخن‌های نوشابه درست است:

ولیکن چو می‌بینم از رای خویش سخن‌های تو هست بر جای خویش  
هزارآفرین بر زن خوب‌رای که ما را به مردی شود رهنمای  
ز پند تو ای بانوی پیش‌بین زدم سکه‌ی زر چو زر بر زمین  
(همان، ۲۹۵)

پس از تنبّه اسکندر، نوشابه دستور داد تا غذاهای گوناگون بیاورند، و برای اطمینان اسکندر از سلامت غذاها، نخست از همه‌ی آن‌ها چشید و با احترام فراوان با او



رفتار کرد. در همین مجلس بود که اسکندر عهدنامه‌ی استواری با نوشابه بست و آن جا را در حالی ترک کرد که خوشحال و سپاسگزار بود که نوشابه او را رها کرده است: بدان رستگاری که بودش هراس رهاننده را کرد صد ره سپاس (همان، ۲۹۶)

فردای آن روز نیز نوشابه به اردوگاه اسکندر رفت و با استقبال و پذیرایی اسکندر روبه رو شد و با خلعت اسکندر و هدایای فراوان او، به بردع بازگشت. خلاصه این که هوشیاری و تدبیر نوشابه در سرتاسر این ماجرا به چشم می‌خورد و مجموعه‌ی این ویژگی‌ها که به طور مختصر در پی می‌آید، برای هر فرمان‌روایی لازم است:

۱. شاه‌زنی مملکتی نه چندان بزرگ را اداره می‌کند.
۲. این زن چنان با تدبیر و عدالت کشور را اداره می‌کند که هرکس توصیف آبادانی و زیبایی آن را می‌شنود، مشتاق دیدن آن جا می‌شود و اسکندر چون به نزدیک شهر رسید مشتاقانه به عنوان پیک، راهی دربار نوشابه شد.
۳. اسکندر به غرور مردانگی و شجاعت خویش و به تصور این که گروهی زن که در برابر مردان وزنی ندارند در شهر به سر می‌برند وارد شهر بردع شد.
۴. نوشابه از پیکی که فرستاده‌ی اسکندر و در حقیقت خود اسکندر بود استقبال کرد و هنگام ادای مراسم، او را شناخت.
۵. نوشابه آن قدر تدبیر داشت که سال‌ها پیش نقاشان را مأمور کرده بود تا تصاویر تمام پادشاهان را نقاشی کرده بودند و او چهره‌ی همگان را به خاطر سپرده بود و می‌شناخت.
۶. نوشابه از آگهی خود پرده برداشت و از او خواست تا پیام خویش را بگزارد.
۷. پس از شنیدن پیام به اسکندر گفت تو شاهی هستی که پیام خویش را خویش می‌گزاری و تلاش اسکندر برای انکار این امر با آوردن تصویر او به مجلس، نتیجه نداد.
۸. نوشابه به جای این که به فکر کشتن یا اسیر کردن اسکندر بیفتد بر احترامات خویش افزود. او را بر فراز تخت خود نشاند و خود بر کرسی زرین نشست و مجلس پذیرایی ترتیب داد و ضمن متنبه کردن اسکندر از حرص و زیاده‌طلبی، با او پیمانی استوار بست تا مردم و مملکتش در امان بماند.

۹. حتی بعدها که شاه روس به مملکت بردع حمله برد و نوشابه را اسیر کرد، اسکندر با جنگ‌های فراوان و شکستن شاه روس، نوشابه را آزاد کرد و به مملکت خویش بازگرداند. (شرفنامه، بی تا: ۴۸۲)

بد نیست توجه کنیم که اگر نوشابه زنی خام و بی‌تدبیر بود، می‌کوشید تا اسکندر را اسیر کند و ممکن بود که موفق بشود یا موفق نشود و اسکندر بگریزد. اگر موفق می‌شد یا باید او را اسیر می‌کرد یا می‌کشت و در هر حال، سپاه عظیم و سرداران بزرگی که همراه اسکندر بودند، به بردع می‌تاختند و همه چیز و همه کس را نابود می‌کردند تا شاه خود را برهانند یا مرگش را تلافی کنند و اگر اسکندر از دست نوشابه گریخته بود، خود همین کار را می‌کرد. اما نوشابه چنان مدبرانه رفتار کرد که اسکندر از اعمال خود شرمند شد و از این که به سلامت از نزد نوشابه می‌رفت بسیار خوشحال بود، حتی بعدها با خطرپذیری فراوان در جنگ با روسیان او را از چنگ آنان نجات داد.

## ۲. مهین بانو

هنگامی که نظامی خسرو و شیرین را می‌سرود، خاطره‌های خوش آفاق همسر زیبا و دلخواهش لحظه‌ای از پیش چشمانش دور نمی‌شد. شاید آن جا که وصف شیرین را از زبان شاپور نقل می‌کرد یا حتی پیش از آغاز سرودن آن، زمانی که مسوده‌های داستان خسرو و شیرین را مطالعه می‌کرد تا آن را به نظم درآورد، شباهت شگفتی را میان او و آفاق دلبندهش ملاحظه می‌کرد و نام شیرین، یاد آفاق را برایش زنده می‌کرد و شاید به همین دلیل بود که از شیرین شخصیتی تصویر کرد که با آن چه مورخانی چون ثعالبی گزارش کرده یا در آثاری چون شاهنامه به نظم آمده بود، متفاوت است. در خسرو و شیرین برخلاف آن آثار، شیرین کنیزکی بی‌ارزش و رسوا نیست که بزرگان کشور برای حفظ اعتبار و آبروی خسرو پرویز و نگرانی از زادن فرزندی پلید، او را از ازدواج با وی منع کنند. (ثعالبی، ۱۳۷۳: ۳۸۷؛ فردوسی، ۱۹۷۱: ج ۹، ۲۱۶)

شیرین نظامی برادرزاده‌ی شاه‌بانویی نژاده به نام مهین‌بانو است که فرمانروایی اقلیم‌های اران تا به ارمن به نام اوست و چون او «زنی فرمانده است از نسل شاهان»، پس برادرزاده و جانشینش، شیرین، نیز شاهزاده است و در بزرگی چیزی از خسرو کم ندارد. به عبارت دیگر، نظامی که نمی‌خواسته نخستین قهرمان اثرش کنیزی بدنام باشد، شیرین را بزرگ‌زاده‌ای نژاده معرفی کرده و فرمان‌روایی اصیل به نام مهین‌بانو آفریده

است که همه‌ی اسباب پادشاهی را دارد «بجز تختی و تاجی»  
شاعر داستان مهین بانو را بر خلاف داستان نوشابه که در اسکندرنامه به صورت  
یک پارچه و پیوسته گزارش کرده، به عنوان شخصیتی فرعی، به صورت چند جزء  
پراکنده در هر جا که روال کلی داستان خسرو و شیرین اقتضا می‌کرده، آورده است.  
اینک به بررسی ویژگی‌های این بانوی برجسته، شیوه‌ی فرمان‌روایی و چگونگی  
قلمروش می‌پردازیم.

نظامی در برگ‌های آغازین داستان، که از قول شاپور، شیرین را به خسرو معرفی  
می‌کند، برای شناساندن بهتر شیرین، از کشور و خانواده‌ی او آغاز می‌کند: «از آن سوی  
کهستان منزلی چند» که لنگرگاه بندر دربند است، «زنی فرمانده است از نسل شاهان» و  
سپس نام این بانو، وجه تسمیه‌ی او، ویژگی‌های حکومت، شخصیت و کشورش را  
چنین برمی‌شمارد:

#### ویژگی‌های شخصی

۱. درشت‌اندام است و به همین جهت مهین بانو خوانده می‌شود.
۲. شوی نکرده است.
۳. کامران است و زندگی را با شادمانی سپری می‌کند، به همین دلیل به تناسب  
وضعیت هوای کشور، هر فصلی را در شهری به سر می‌برد:  
نشست خویش را در هر هوایی به هر فصلی مهیا کرده جای  
(خسرو و شیرین، ۴۹)
۴. از خویشاوند در این جهان «بردارزاده‌ای دارد دگر هیچ»  
۵. بسیار مهربان است و شیرین را از همه چیز و همه کس بیشتر دوست دارد. مثلاً  
وقتی شیرین شب‌دیز را که اسبی گران‌قیمت و در عین حال تند و تیز است، به بهانه‌ی  
شکار از مهین بانو درخواست می‌کند، مهین بانو با این‌که نگران جان شیرین است،  
خطاب به او می‌گوید:  
وگر بر وی نشستن ناگزیر است نه شب زیباتر از بدر منیر است  
و زمانی که شیرین و شب‌دیز از ارمنستان رفتند، گریه‌ها و شیون‌های چندروزه داشت و  
وقتی خسرو خبر سلامت شیرین را به مهین بانو داد:  
به خدمت بر زمین غلتید چون خاک خروشی برکشید از دل شغبناک

که آن دُر کو که گر بینم به خوابش      نه در دامن که در دریای آبش  
 به نوک چشمش از دریا برآرم      به جان بسپارمش پس جان سپارم  
 (همان، ۱۰۴)

۶. مهین بانو بسیار دانا و هوشمند بود، به نحوی که از قرائن پی به حقایق می‌برد. در ماجرای گریختن شیرین، متوجه شد که با جست و جو نمی‌توان شیرین را یافت و وقتی که خسرو به ارمنستان آمد، چنین حدس زد:  
 من آن‌گه گفتم او آید فرادست      که اقبال ملک در بنده پیوست  
 (همان، ۱۰۴)

و پس از بازآوردن شاپور شیرین را به ارمنستان، او را دلداری داد؛ زیرا:  
 چو می‌دانست کان نیرنگ‌سازی      دلیلی روشن است از عشق‌بازی  
 (همان، ۱۱۲)

۷. بسیار بخشنده بوده: به طوری که بجز هدایای فراوانی که به خسرو بخشیده بود، با آگاهی از سلامت شیرین تصمیم گرفت گلگون، اسب ارزشمند همزاد شب‌دیز را به کسی ببخشد که می‌خواست به دنبال شیرین برود:  
 ... به حکم آنکه گلگون سبک خیز      بدو بخشم ز همزادان شب‌دیز  
 (همان، ۱۱۲)

۸. عفو و گذشت داشت: چون شیرین با فریب دادن مهین بانو، سوار بر شب‌دیز از ارمنستان گریخت و به مداین رفت، هنگام بازگشتن یا باز آوردنش به ارمنستان، انتظار می‌رفت که مهین بانو او را تنبیه کند؛ مثلاً او را زندانی کند و یا برایش انواع محدودیت‌ها در نظر بگیرد؛ آن‌هم در فضای اجتماعی-فکری آن روزگار! اما رفتار مهین بانو با شیرین از دیدگاه روان‌شناسی تربیتی بسیار حایز اهمیت است؛ زیرا اگر آن تنبیه‌ها اعمال می‌شد ممکن بود انواع آسیب‌های روانی و شخصیتی بر شیرین وارد شود و زندگی آینده‌ی او را به طور کامل دگرگون کند. اما مهین بانو با بازگشت شیرین از شادی در پوست خود نمی‌گنجید و چنان رفتار کرد که برادرزاده‌اش هرگز احساس شرمندگی نکند و بتواند با اعتماد به نفس کامل به زندگی بازگردد:

مهین بانو نشاید گفت چون بود      که از شادی ز شادروان برون بود  
 چو پیری کو جوانی باز یابد      بمیرد زندگانی باز یابد

سرش در برگرفت از مهربانی  
شکنج شرم در مویش نیاورد  
چو می دانست کان نیرنگ سازی  
... دلش می داد تا فرمان پذیرد  
نوازش های بی اندازه کردش  
همان هفتاد لعبت را بدو داد  
و شیرین پس از بازگشت همراه با دختران:  
همان لهو و نشاط اندازه کردند  
جهان از سرگرفتش زندگانی  
حدیث رفته بر رویش نیاورد  
دلیلی روشن است از عشق بازی  
قوی دل گردد و درمان پذیرد  
همان عهد نخستین تازه کردش  
که تا بازی کند با لعبتان شاد  
همان بازار پیشین تازه کردند

(همان، ۱۱۲)

از سوی دیگر، نباید از نظر دور داشت که: «شخصیت شیرین آن چنان محکم است که به او نه به دید دختری سبکسر و فراری نگرسته می شود و نه همچون معشوقه ای هوس باز» (حسین زاده، ۱۳۸۳: ۹۸)

در حقیقت این بخش از ماجرا، حکایت از دانایی و درایت شگفت انگیز نظامی دارد و شیوهی رفتاری که به مهین بانو نسبت داده است، در حقیقت کلاس آموزشی است که او برای همهی خوانندگان خسرو و شیرین ترتیب داده است. این مرد حکیم زاهدپیشه، پیامد رفتارهای خلاف هنجار را بیماری می شمارد و به قول روان شناسان بر رفتار درمانی تأکید می کند:

دلش می داد تا فرمان پذیرد  
نوازش های بی اندازه کردش  
قوی دل گردد و درمان پذیرد  
همان عهد نخستین تازه کردش  
(همان)

۹. پاکدامنی و پاک گوهری: مهین بانو که نژاده و بازماندهی خاندان شاهی بود، خود نیز از هر آلودگی پاک بود:

مهین بانو که پاکی در گهر داشت  
ز حال خسرو و شیرین خبر داشت  
و به همین دلیل هم بود که شیرین را سفارش به پاکدامنی می کرد.

۱۰. اندرزگویی: وقتی که خسرو از بهرام شکست خورد و برای بار دوم به ارمنستان آمد، شیرین نیز در آن جا بود. دو عاشق که پس از مدت ها انتظار و سختی به یکدیگر رسیده بودند، تاب دوری یکدیگر را نداشتند و ارتباط و همنشینی این دو،

زمینه‌ی بسیار خطرناکی را برای شیرین ایجاد می‌کرد؛ به ویژه که شاه جوان عیاش «ده هزار خوبروی زنجیر موی» در حرمسرا داشت و اگر شیرین گوهر خویش را می‌باخت، چه بسا که فقط می‌توانست مانند یکی از آن ده هزار زن در مشکوی خسرو ساکن شود. به همین دلیل در همان روزهای آغازین حضور خسرو در ارمنستان، مهین بانو شیرین را به کناری کشید و مادرانه وی را پند و اندرز داد. پند و اندرزهای مهین بانو چنان تأثیرگذار بود که شیرین تا زمان ازدواج رسمی با خسرو که چندین سال بعد و با سختی‌های فراوان روی داد، هرگز از پیش خاطرش دور نشد. در واقع همین اندرز که با پذیرش همراه شد باعث شد که شیرین با وجود همنشینی با خسرو و همراهی در مجالس بزم و عیش و نوش مواظب خود باشد، و سرانجام خسرو مغرور را به پذیرفتن شرایط خود وادار کند:

مهین بانو که پاکی در گهر داشت	ز حال خسرو و شیرین خبر داشت
در اندیشید از آن دو یار دلکش	که چون سازد به هم خاشاک و آتش
به شیرین گفت کای فرزانه فرزند	نه بر من بر همه خوبان خداوند
... تو گنجی سر به مهری نابسوده	بد و نیک جهان ناآزموده
چنانم در دل آید کاین جهانگیر	به پیوند تو دارد رأی و تدبیر
... ولیکن گرچه بینی ناشکیبش	نیبم گوش داری بر فریبش
نباید کز سر شیرین زبانی	خورد حلوای شیرین رایگانی
فروماند ترا آلوده‌ی خویش	هوای دیگری گیرد فرایش
چو بیند نیک عهد و نیک نامت	ز من خواهد به آیینی تمامت

(همان، ۱۱۹)

شیرین نیز که خاطر و دلش با سخنان مهین بانو همداستان بود، به هفت اورنگ و کتاب‌های آسمانی سوگند خورد:

که گر خون گریم از عشق جمالش

نخواهم شد مگر جفت حلالش

(همان، ۱۲۱)

### کشور و پادشاهی مهین بانو

۱. کشور مهین بانو از سرزمین‌های بردع، ابخاز، ارمن و موقان تشکیل شده و از آب و هوای متنوعی برخوردار بود. به همین دلیل مهین بانو هر فصلی را در یکی از

شهرهای کشورش به سر می‌برد:

به فصل گل به موقان است جایش      که تا سرسبز باشد خاک پایش  
به تابستان شود بر کوه ارمن      خرامد گل به گل خرمن به خرمن  
به هنگام خزان آید به انجاز      کند در جستن نخجیر پرواز  
زمستانش به بردع میل چیر است      که بردع را هوای گرمسیر است  
(همان، ۴۹)

خسرو که از ترس پدر به ارمنستان رفته بود تا با یک تیر دو نشان بزند؛ هم از خشم پدر در امان بماند و هم محبوبش را در آن جا بیابد، در فصل زمستان وارد ارمنستان شده بود. به همین دلیل، مهین بانو از او چنین دعوت کرد:

که دارالملک بردع را نوازی      زمستانی در آن جا عیش‌سازی  
هوای گرمسیر است آن طرف را      فراخی‌ها بود آب و علف را  
(همان، ۹۵)

۲. برای حفظ کشور، سپاه فراوانی دارد که جوشش و آثار قدرت آن تا به اصفهان رسیده است.

۳. هزینه‌ی حکومتش از راه خراج تأمین می‌شود.

۴. ثروت فراوانی دارد، چنان که مقدار خزینه‌اش را خدا می‌داند و تعداد چهارپایانش از مرغ و ماهی افزون تر است.

۵. اسبی سیاه‌رنگ و قیمتی به نام شب‌دیز دارد که در جهان مانندی ندارد.

۶. چون خواهان حفظ کشورش از هر تهدیدی است، وقتی که از آمدن خسرو، شاهزاده‌ی جوان ایران، باخبر شد، برای احترام و جلب نظر او به پیشوازش رفت و هدایای فراوانی در روز ورود خسرو و روزهای دیگر برای او فرستاد؛ مانند نوشابه که هدایای فراوانی برای اسکندر فرستاد:

بدان طالع که پشتش را قوی کرد      پناهش بارگاه خسروی کرد  
یکی هفته به نوبت‌گاه خسرو      روان می‌کرد هر دم تحفه‌ای نو  
(همان، ۹۴)

۷. نظامی در شهر بردع از تفرج‌گاهی به نام «باغ سپید» نام می‌برد. این محل، هم در زمان نوشابه وجود داشته که در شرفنامه ذکر شده است و هم در خسرو و شیرین.

البته این امر می‌تواند نشان دهد که در روزگار نظامی، باغ سپید تفرج‌گاهی شناخته شده بوده است. درباره‌ی رفتن خسرو برای مهمانی مهین بانو به بردع، در خسرو و شیرین چنین آمده است:

سپیده‌دم ز لشکرگاه خسرو سوی باغ سپید آمد روا رو  
(همان، ۹۵)

این تفرج‌گاه در شرف‌نامه چنین توصیف شده است:

سوادش ز بس سبزه و مشک‌بید چو باغ ارم خاصه باغ سپید  
(نظامی، بی تا: ۲۷۷)

۸. ارمنستان در زمان مهین بانو آبادان بود و کاخ‌هایی داشت که رشک بهشت به حساب می‌آمد. وقتی خسرو از برابر بهرام چوبین گریخت و به ارمنستان رفت، مهین بانو با هدایای فراوان از او استقبال کرد و:

فرو آورد خسرو را به کاخی که طوبی بود از آن فردوس شاخی  
سرایبی بر سپهرش سرفرازی دو میدانش فراخی و درازی  
(همان، ۱۱۸)

۹. مملکت ارمن برای محافظت در برابر دشمنان، قلعه‌ها و حصارهای فراوانی در مناطق کوهستانی و فراز قله‌ها داشت «هزارش قلعه بر کوه بلند است» (همان، ۴۹)

#### نتیجه‌گیری

نظامی ایده‌ی پادشاهی زنان را می‌تواند از شاهنامه‌ی فردوسی، تاریخ گذشته‌ی ایران، به ویژه پادشاهی پوران دخت و یا از سرگذشت زنان آمازونی یا هرسه، به وام گرفته باشد.

تردیدی نیست که نظامی علاوه بر دارا بودن تمامی ویژگی‌های یک شاعر بزرگ، اندیشمندی حکیم است که تمامی شخصیت‌ها، عناصر و وقایع داستان‌هایش را با تأمل فراوان و به صورتی هدفمندانه انتخاب کرده و در ورای هر داستان زیبا و خواندنی او، مقصودی عمیق‌تر نهفته است. او با طرح هنرمندانه‌ی دو شاه‌زن در آثار خویش که از جهات مختلف شخصیتی و مملکت‌داری، مانند برقراری امنیت، دادگستری، تدبیر هوشمندانه و ... موفق عمل می‌کند و هیچ نیازی به مردان ندارند، خواسته راه تازه‌ای



پیش روی بشریت بگشاید تا توانایی زنان را جدی بگیرند و نیمی از جمعیت کارآمد و هوشمند جوامع انسانی پشت پرده‌ها نمانند و از توانمندی‌های آنان به نحو مطلوب استفاده شود. او برای قبولاندن این نظر، به جای پرداختن به شغل‌های کم اهمیت، دو زن را برگزیده و آن‌ها را در صدر مناصب و مسوولیت‌های کشوری نشانده است. در کشوری که زنان اداره می‌کنند، اگرچه آرمانی نیست و در مقیاسی کوچک تر از کشورها و امپراتوری‌های مردان قرار دارد، اما صلح و امنیت در رأس همه‌ی امور است. خراج اضافی از کسی گرفته نمی‌شود، دادگری و انصاف، میش و گرگ را به یک آبشخور می‌کشاند، قدرت طلبی در آن جایی ندارد و بی‌دلیل، یا برای توسعه‌طلبی، به هیچ کشوری حمله نمی‌شود. شاه و مردم این سرزمین هم اهل تدبیرند، هم شادی و عشرت می‌کنند و هم عبادت و حق‌پرستی. مگر مردم یک کشور بجز این‌ها چه خواسته‌ای دارند.

وقتی زنی چنان فرمانروایی کند که کشورگشایی چون اسکندر او را بستاید (ص ۲۹۰) مشخص است که خیلی در کار خود موفق بوده است و وقتی که این زنان به این خوبی سرزمین خود را اداره کنند، زنان بزرگ دیگر نیز این توانایی را دارند!

#### یادداشت‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی قیدافه ر.ک: به فرهنگ نام‌های شاهنامه، تألیف دکتر منصور رستگار فسایی، جلد دوم، ذیل قیدافه.
۲. چنان که در شعر حکیم نظامی آمده است: شهر بردع در قدیم هروم نام داشته و بعدها باز هم نام آن تغییر کرد و همان است که امروزه باردا خوانده می‌شود و در جمهوری آذربایجان واقع است. توصیف زیبایی که نظامی از این شهر آورده است یادآور توصیفات حکیم فردوسی درباره‌ی مازندران است.
۳. در شاهنامه اثری از لشکر غلامان و مردان نیست و این سی هزار نفر نیز زنان جنگ جو هستند.
۴. این بخش از سخن نظامی که از زبان نوشابه خطاب به اسکندر گفته شده، در شاهنامه نیز آمده است که در ضمن آن، زنان شهر هروم به اسکندر پیام می‌دهند:

تو مردی بزرگی و نامت بلند در نام بر خویشتن در میند  
 که گویند با زن در آویختی ز آویختن نیز بگریختی  
 یکی ننگ باشد تو را زین سخن که تا هست گیتی نگرده کهن  
 (فردوسی، ۱۹۶۸: ج ۷، ۷۶)

همچنین این ماجرا بسیار به پیغامی شباهت دارد که میان سیده خاتون، همسر فخرالدوله، با محمود غزنوی رد و بدل شد و احتمالاً نظامی از همین ماجرا نیز تأثیر پذیرفته است. در قابوسنامه ماجرای پیام محمود به سیده و پاسخ وی چنین آمده است: «... سلطان محمود رحمه الله به ری رسولی فرستاد و گفت: باید که خطبه بر من کنی و زر به نام من زنی و خراج بپذیری و گرنه من بیایم و ری بستانم و ترا نیست گردانم... سیده گفت: بگوی سلطان محمود را تا شوی من فخرالدوله زنده بود، این اندیشه همی بود که مگر ترا این رای افتد و قصد ری کنی. چون وی فرمان یافت و شغل به من او فتاد، اندیشه از دل من برخاست... اگر بیایی خدای عزوجل داند که نخواهم گریخت و جنگ را ایستاده‌ام. از بهر آن که از دو بیرون نباشد: از دو لشکر یکی شکسته شود، اگر من تو را بشکنم به همه حال به همه‌ی عالم نامه نویسم که سلطانی را شکستم که صد پادشاه را شکسته است و اگر تو مرا بشکنی چه توانی نبشت؟... که شکستن زنی بس فتحی نباشد. بدین یک سخن تا وی زنده بود سلطان محمود قصد وی نکرد.» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۸: ۱۴۶). عین این مطلب در تاریخ گزیده‌ی حمدالله مستوفی نیز آمده است. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۴۲۱)

#### منابع

- اشیدری، گیتا (۱۳۷۰). کشف الابیات خمسه‌ی نظامی گنجوی. نشر موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و دفتر مجامع فعالیت‌های فرهنگی، بی‌جا.
- افلاطون (بی‌تا). جمهوریت. جمع‌آوری و ترجمه‌ی رضا مشایخی، نشر کانون معرفت، چاپخانه‌ی اتحاد، بی‌جا.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷۳). تاریخ بیهقی. شرح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- ثعالبی، حسین بن محمد ثعالبی. (۱۳۷۲). غرر اخبار ملوک فرس (شاهنامه‌ی کهن). پارس‌گردان محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

- حسین زاده، آذین. (۱۳۸۳). *زن آرمانی زن فتنانه (بررسی جایگاه زن در ادبیات فارسی)*. تهران: قطره.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۶۸). *تاریخ طبری*. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۶۸). *قابوسنامه*. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۷۱ و ۱۹۶۸ م). *شاهنامه*. تصحیح آ. برتلس، زیر نظر ع. نوشین، چاپ مسکو.
- گریمال پیر. (۱۳۶۳). *فرهنگ اساطیر یونان و روم*. ترجمه‌ی احمد بهمنش، تهران: امیرکبیر.
- مستوفی، حمداله. (۱۳۶۲). *تاریخ‌گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- نظامی، جمال‌الدین الیاس (بی تا ۱). *شرفنامه*. تصحیح و شرح حسن وحید دستگردی، تهران: علی اکبر علمی.
- نظامی، جمال‌الدین الیاس. (بی تا ۲). *خسرو و شیرین*. تصحیح و شرح حسن وحید دستگردی، تهران: علی اکبر علمی.